

خدا جون سلام به روی ماهت...

ربات آدم‌گُش ۱: وضعیت قرمز



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

بیات آدم گش

» وضعیت قرمز «

مارتا ولنز | فرزین سوری

سرشناسه: ولز، مارتا، ۱۹۶۴ - م: Wells, Martha, 1964-
 عنوان و نام پدیدآور: ربات آدم‌گش: وضعیت قرمز / نویسنده مارتا ولز؛ مترجم فرزین سوری.
 مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸
 مشخصات ظاهری: ۱۴ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک: دوره: ۹-۷۳۹-۴۶۲-۶۰۰-۲؛ ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۳۸-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: All systems red, 2017
 موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.
 موضوع: American fiction -- 21th century
 شناسه‌ی افزوده: سوری، فرزین، ۱۳۷۰ - مترجم
 رده‌بندی کنگره: PS۳۵۷۱
 رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶
 شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۰۸۲۷۲
 ۷۱۱۲۰۱



انتشارات پرتقال
ربات آدم‌گش ۱: وضعیت قرمز
 نویسنده: مارتا ولز
 مترجم: فرزین سوری
 ویراستار ادبی: محسن محمدبیگی
 ویراستار فنی: فاطمه صادقیان - سهیلا نظری
 مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور
 طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی
 آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سحر احدی
 مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۳۸-۶۰۰-۲
 نوبت چاپ: اول - ۹۹
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 لیتوگرافی: نقش سبز
 چاپ: اندیشه‌ی برتر
 صحافی: تیرگان
 قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



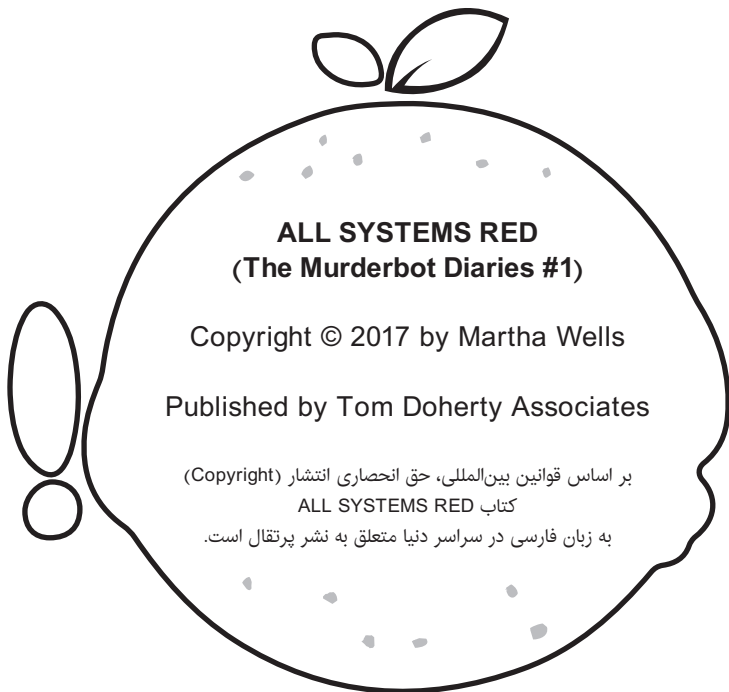
۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com



ALL SYSTEMS RED
(The Murderbot Diaries #1)

Copyright © 2017 by Martha Wells

Published by Tom Doherty Associates

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب ALL SYSTEMS RED

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

فصل اول

بعد از اینکه ماژول سرفرماندهی‌ام را هک کردم، خیلی راحت می‌توانستم از آن قاتل‌های زنجیره‌ای دیوانه بشوم، اما در عوض متوجه شدم می‌توانم به فید^۱ برنامه‌های سرگرمی وصل شوم که از ماهواره‌های شرکتی پخش می‌شدند. از آن لحظه بیش از ۳۵۰۰۰ ساعت یا همین حدود گذشته است و در این مدت مرتکب قتل نشده‌ام؛ احتمالاً فقط کمی کمتر از ۳۵۰۰۰ ساعت فیلم و سریال و کتاب و نمایشنامه و موسیقی مصرف کرده‌ام. به‌عنوان ماشین کشتاری سنگ‌دل، بدجوری کوتاهی کرده‌ام.

البته هنوز هم کار می‌کردم؛ قرارداد جدیدی بسته بودم و امیدوار بودم تحقیق میدانی دکتر وولسکو^۲ و دکتر باراواژ^۳ زودتر به پایان برسد و برگردیم به اقامتگاه تا بتوانم قسمت ۳۹۷ سریال ظهور و سقوط قمر پناهگاه را ببینم. راستش را بگویم حسابی حواسم پرت بود. قراردادم خسته‌کننده بود و داشتم با خودم فکر می‌کردم چطور است از طریق کانال مخابراتی اضطراری که مخصوص هشدارهای حیاتی است، به شبکه‌ی سرگرمی وصل بشوم و بدون اینکه سیستم اصلی^۴ فعالیت‌م را ثبت کند، موسیقی گوش بدهم. انجام چنین هکی بیرون از اقامتگاه، کار سختی بود.

۱. Feed: مجموعه‌ای از اطلاعات که به صورت پشت سر هم قرار می‌گیرد، مثل فید خبری یا فید شبکه‌ی اجتماعی.

2. Volescu

3. Bharadwaj

4. HubSystem

محلی که برای بررسی‌اش آمده بودیم، جزیره‌ای ساحلی بود که تپه‌هایی کم‌ارتفاع داشت و علف‌های سیاه و سبزش تا مچ پا می‌رسید. خیلی خبری از گونه‌های جانوری و گیاهی نبود. عملاً برهوت بود؛ به‌جز گونه‌ای پرنده‌مانند که اندازه‌های مختلف داشت و یک‌سری موجود پف‌پفی که توی هوا شناور بودند و تا جایی که می‌دانستیم خطری نداشتند. جزیره از صفحاتی منقطع تشکیل شده بود که بینشان زه‌کشی‌هایی وجود داشت و دکتر باراواژ و دکتر وولسکو در محدوده‌ی یکی از این شکاف‌ها مشغول تهیه‌ی نمونه بودند. سیاره‌ی موردنظر یک حلقه دورش داشت که وقتی از موقعیت فعلی ما به دریا نگاه می‌کردی، می‌دیدي که افق را در بر گرفته است. البته من داشتم به آسمان نگاه می‌کردم و سعی داشتم به فرکانس پخش برنامه‌ها ناخنک بزنم که کف شکافی که دکترها در آن مستقر بودند، منفجر شد.

به خودم زحمت فرستادن پیام کمک کلامی ندادم؛ فقط تصویر سانحه را برای دکتر منساه^۱ فرستادم و پریدم داخل شکاف. همین‌طور که به‌سختی در شیب شنی پیش می‌رفتم، شنیدم منساه دارد دستور می‌دهد هاپر^۲ را اعزام کنند. دست‌کم ده کیلومتر با موقعیت فعلی ما فاصله داشتند و در قسمتی دیگر از جزیره مشغول پروژه‌ی تحقیقاتی خودشان بودند، عملاً غیرممکن بود به‌موقع برای کمک برسند.

دستورهای متضاد هم‌زمان فید ذهنی‌ام را پر کردند، ولی بهشان توجهی نکردم. حتی اگر مائول سرفرمانده‌ی‌ام را انگولک نکرده بودم هم فید اضطراری بر بقیه‌ی کانال‌ها ارجحیت داشت. بدجوری خط‌روخت بود. سیستم اصلی داشت به‌طور خودکار داده طلب می‌کرد و سعی می‌کرد داده‌هایش را برایم بفرستد که من اصلاً در آن لحظه بهشان نیازی نداشتم. منساه هم داشت از طریق هاپر داده‌های دور‌پردازی‌شده برایم می‌فرستاد. البته بی‌توجهی به فید منساه راحت‌تر از فید سیستم اصلی بود که هم‌زمان از من داده می‌خواست

1. Mensah

۲. Hopper؛ وسیله‌ای پروازی شبیه بالگرد

و سعی می‌کرد اطلاعات را طبقه‌بندی کند.

در همین هیروویر بود که رسیدم ته شکاف. داخل هر دو بازویم اسلحه‌های انرژی با قدرت محدود کار گذاشته‌اند، ولی یک‌راست رفتم سراغ موشک افکن تعبیه‌شده توی کمرم. موجود متخاصمی که کف شکاف را منفجر کرده و بیرون آمده بود، دهانی عظیم داشت. برای همین هم فکر کردم که برای مقابله با آن موشک‌کنده لازم دارم.

باراواژ را از دهان جانور بیرون کشیدم و خودم پریدم داخل و موشکم را توی حلقش شلیک کردم؛ بعد موشک را به سمتی هدایت کردم که امیدوار بودم مغزش باشد. البته مطمئن نیستم کارها را به همین ترتیب کرده باشم. باید فید ویدیویی‌ام را بازبینی کنم. خلاصه که باراواژ دست من بود، نه داخل دهان آن موجود و بعد هم جانور برگشت به همان جایی که از آن آمده بود و در تونل پشت‌سرش ناپدید شد.

دکتر بیهوش شده بود و خونریزی شدید داشت. پا و پهلوی راستش زخم‌های بدی برداشته بودند و از لباس محافظش خون بیرون می‌پاشید. سلاحم را برگرداندم داخل کمرم تا بتوانم با جفت دست‌هایم دکتر را نگه دارم. بیشتر زره دست چپم و گوشت زیرش را از دست داده بودم، ولی بخش‌های غیرارگانیکم هنوز فعال بودند. رشته‌دستور دیگری از ماژول سرفرمانده‌ی‌ام جاری شد اما بدون اینکه زحمت رمزگشایی‌شان را به خودم بدهم، نادیده‌شان گرفتم و دورشان زدم. باراواژ برخلاف من بخش‌های غیرارگانیک نداشت و بدون شک در آن لحظه اولویت با او بود. من بیشتر دوست داشتم بینم فید مدسیستم^۱ که روی کانال اضطراری پخش می‌شد، چه دارد می‌گوید ولی اول باید دکتر را از شکاف خارج می‌کردم.

این وسط وولسکو به‌حالت جنینی خودش را گرد کرده بود و همان جا کنار صخره‌ای نشسته بود که زیرش یک تونل ظاهر شده بود و خودش را خراب

۱. MedSystem؛ سیستم کمک‌های پزشکی

کرده بود؛ قضاوتش نمی‌کنم، حق دارد. من که در این موقعیت‌ها چیز خاصی برای از دست دادن ندارم هم وضعم از او خیلی بهتر نیست. بهش گفتم: «دکتر وولسکو، با من بیایین. همین الان.»

جوابم را نداد. فید مدسیستم پیشنهاد می‌داد به او آرام‌بخش تزریق کنم و فلان و بیسار، ولی یک دستم روی زخم دکتر بارواژ بود تا از شدت خون‌ریزی تمام نکند و با دست دیگرم سرش را نگه داشته بودم؛ بالاخره دوتا دست که بیشتر ندارم. به نقاب کلاه‌خودم دستور دادم کنار برود تا چهره‌ی انسانی‌ام مشخص شود. البته این کارم درست نبود، چون به بخش‌های ارگانیکی کلاه نیاز دارم و اگر موجود متخاصم برمی‌گشت و دوباره گازم می‌گرفت، خیلی بد می‌شد. لحنم را محکم ولی گرم کردم و گفتم: «دکتر وولسکو، طوری نیست. درست می‌شه. فقط الان باید بلند بشین و با من بیایین و کمک کنین دکتر بارواژ رو از اینجا نجات بدیم.»

این را که گفتم به خودش آمد. سرپا شد و تلوتلوخوران خودش را به من رساند. بدنش هنوز حسابی می‌لرزید. دست سالمم را به سمتش گرفتم: «دستم رو بگیر. خب؟ محکم بچسبش.»

دستش را انداخت دور بازویم و من در حالی که خرکشش می‌کردم، از شیب شکاف بالا رفتم. بارواژ را هم محکم نگه داشته بودم. نفسش به شماره افتاده بود و هیچ اطلاعاتی از لباس محافظش به دستم نمی‌رسید. لباس محافظ خودم هم پاره شده بود. امیدوار بودم گرمای مصنوعی بدنم به دکتر کمک کند. فید تقریباً خالی بود. منساع کاری کرده بود که همه‌ی فیدهای دیگرم خاموش شوند و فقط فید مدسیستم و هاپر کار کنند. روی فید هاپر می‌شنیدم هی به همدیگر هیس‌هیس می‌کنند که کسی حرف نزند.

مسیر بالا رفتن از شکاف جای پای درست و حسابی نداشت. همه‌جا شل‌وول بود و سنگ‌ریزه‌ها روی هم سر می‌خوردند، ولی پاهایم آسیبی ندیده بود و بدون زحمت زیاد دو انسان را زنده به بیرون شکاف رساندم. نزدیک بود

وولسکو همان لب شکاف خودش را ولو کند روی زمین، اما نگذاشتم این کار را بکند؛ با خودم کشاندمش چند متر آن طرفتر که اگر آن موجود متخاصم هوس کرد برگردد، دستش به او نرسد.

نمی‌خواستم بارواژ را زمین بگذارم، چون بخشی از شکمم بدجور آسیب دیده بود و مطمئن نبودم اگر دکتر را زمین بگذارم، بتوانم دوباره بلندش کنم. فید ویدیویی‌ام را دوباره بررسی کردم و دیدم جراح ناشی از فرورفتن دندان یا نوعی تیغ استخوانی درون حلقی است. درون حلقی را درست گفتم؟ یا معنی‌اش چیز دیگری است؟ اصولاً به ربات‌های قاتل دایره‌ی لغات و زیست‌شناسی یاد نمی‌دهند. ما صرفاً برای قتل و این جور کارها آموزش می‌بینیم، آن هم آموزش خیلی ابتدایی. داشتم توی مرکز زبانی سیستم اصلی دنبال کلمه‌ی صحیح می‌گشتم که هاپر بالاخره رسید. نقاب کلاه‌خودم را پایین آوردم و به همان حالت رباتی قبل برگشتم. هاپر روی چمن‌ها فرود آمد.

دو نوع هاپر داشتیم، هاپر بزرگ در مواقع اضطراری استفاده می‌شد و هاپر کوچک که همین بود و معمولاً برای بررسی محیط اعزام می‌شد. هاپر سه بخش داشت. بخش بزرگ میانی که برای مسافره‌ای انسانی بود و دو بخش کوچک‌تر کناری برای حمل و نقل بار و من. خود منس‌ها پشت فرمان نشسته بود. آرام‌تر از حالت معمول به سمتش حرکت کردم، چون نمی‌خواستم وولسکو را پشت سر بگذارم. وقتی سطح شیب‌دار پایین آمد و پین‌لی^۱ و آرادا^۲ از هاپر بیرون پریدند، از طریق فید ارتباطی به دکتر منس‌ها گفتم: «دکتر منس‌ها، نمی‌تونم لباس محافظ دکتر رو ول کنم.»

یک لحظه طول کشید تا متوجه منظورم شود. بالاخره با اضطرار مشهود در صدایش گفت: «باشه. بیارش توی کابین خدمه.»

ربات‌های قاتل اجازه ندارند با آدم‌ها هم‌سفر شوند. برای ورود به قسمت مخصوص انسان‌ها به اجازه‌ی مستقیم نیاز داشتم. با توجه به اینکه ماژول

1. Pin-Lee

2. Arada

سرفرماندهی‌ام را سوزانده بودم، چیزی جلودارم نبود ولی قطعاً صلاح نبود کسی متوجه این ماجرا شود، مخصوصاً آدم‌هایی که قراردادام دستشان بود. اگر می‌فهمیدند من دیگر به اصطلاح آدم خودم شده‌ام، برایم بد می‌شد. در این حد بد می‌شد که قسمت‌های ارگانیکم را می‌دادند سگ بخورد و بخش‌های الکتریکی‌ام را هم به جای قطعه‌ی یدکی استفاده می‌کردند.

از سطح شیب‌دار بالا رفتم و وارد کابین شدم. اورس^۱ و رتهی^۲ داشتند صندلی‌ها را جمع می‌کردند تا جا باز کنند. کلاه‌خودشان را بالا زده بودند و کلاه‌های لباس محافظشان را هم عقب زده بودند و برای همین دیدم که با دیدن باقی‌مانده‌ی بدن من چه حالی شدند. خوشحال شدم که کلاه‌خودم را پایین آورده بودم.

اصلاً برای همین نشستن کنار بار و بندیل را دوست دارم. نشستن کنار آدم‌ها و آدم‌های سایبورگ خیلی عذاب‌آور است؛ لااقل برای ربات قاتلی مثل من که این‌طور است. همین‌طور که دکتر باراواژ را نگه داشته بودم تا از شدت خونریزی تلف نشود، نشستم وسط عرشه. پین‌لی و آرادا هم دکتر وولسکو را با خودشان خرکش کردند داخل.

چیزهایی که جا گذاشتیم از این قرار بود: دو سری لوازم تحقیقات میدانی از جمله آذوقه و وسایل نمونه‌برداری معمول و یک‌سری آنتن و وسایل نصبی که برای مخابره‌ی اطلاعات به کار می‌روند. همان جایی ولشان کردیم که دکتر باراواژ و وولکسو قبل از رفتن داخل شکاف برای نمونه‌گیری، مستقر شده بودند. معمولاً وظیفه‌ی حمل این‌جور چیزها با من است، ولی فید مدسیستم که از طریق شکاف لباس محافظ باراواژ وضعیتش را رصد می‌کرد، توصیه‌ی اکید کرد که چنین کاری نکنم و زخم را سفت بچسبم. البته کسی هم به تجهیزات و حملشان اشاره نکرد. رها کردن تجهیزات در موقعیت اضطراری خیلی معمول است، ولی قراردادهایی هم داشته‌ام که صاحب‌کار خواسته آدم زخمی را رها کنم و تجهیزات را بردارم.

1. Oversee

2. Ratthi